

مقاله؛ بیابید علوم اجتماعی را منحل کنیم

یکی از توهم‌های بسیار بزرگ قرن نوزدهم، آرزوی دستیابی به علم اجتماعی فراگیری بود که در مقایسه با «قوانین» طبیعت، می‌خواست «قوانین تاریخ» یا «قوانین اجتماعی» را تشریح کند.



یکی از توهم‌های بسیار بزرگ قرن نوزدهم، آرزوی دستیابی به علم اجتماعی فراگیری بود که در مقایسه با «قوانین» طبیعت، می‌خواست «قوانین تاریخ» یا «قوانین اجتماعی» را تشریح کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، مقاله «بیابید علوم اجتماعی را منحل کنیم» نوشته مایکل لیند و ترجمه زهرا علیانی که توسط سایت ترجمان منتشر شده است، در پی می‌آید؛

اسمارت ست- امید دارم در روزگار پیری، دانشگاهی تأسیس کنم و آن را «دانشگاه جدید» بنامم و برای این کار از این یا آن میلیارد بی‌تدبیر بودجه بگیرم؛ چراکه میلیاردری مدبر پیشنهاد مرا نمی‌پذیرد! در دانشگاه‌ها و کالج‌های معاصر غالباً بین علوم طبیعی، علوم اجتماعی و علوم انسانی فرقی هست. در «دانشگاه جدید» من تنها دو دانشکده وجود خواهد داشت: دانشکده علوم طبیعی و دانشکده علوم انسانی. دانشکده علوم اجتماعی منحل خواهد شد. علوم اجتماعی یک اشتباه بود. بهتر است با زمان گذشته از آن سخن بگوییم. یکی از توهم‌های بسیار بزرگ قرن نوزدهم، آرزوی دستیابی به علم اجتماعی فراگیری بود که در مقایسه با «قوانین» طبیعت، می‌خواست «قوانین تاریخ» یا «قوانین اجتماعی» را تشریح کند.

آگوست کنت بر پایه «فلسفه اثباتی» یا پوزیتویسم، «دین انسانیت» را بنیان نهاد. کارل مارکس بر این باور بود که با کشف قوانین تاریخ، به داروین یا نیوتن علوم اجتماعی بدل شده است. خوشبختانه پوزیتویسم تأثیر سیاسی اندکی داشت؛ جز اینکه در برزیل قرن نوزدهم، به شعار ملی «نظم و پیشرفت» کمک کرد. در قرن بیستم، مارکسیسم به دو شاخه تجدیدنظرطلب و تمامیت‌خواه ۲ تقسیم شد. شاخه نخست با دولت رفاه سرمایه‌داری ۳ تفاوتی نداشت. امروزه شکل اصیل شاخه دوم تنها در کره شمالی وجود دارد و روسیه، چین، اروپای شرقی، کوبا، ویتنام و دیگر کشورها هم به‌کندی از تبعات ویرانگرش بهبود می‌یابند.

شور اتوپیایی که الهام‌بخش تلاش‌های پیشین برای علوم اجتماعی فراگیر بود، در اواسط قرن بیستم از رمق افتاده بود. بیش از فرهنگ اروپای قاره‌ای، فرهنگ دانشگاهی انگلیسی‌امریکایی بعد از ۱۹۴۵ بود که بر بلندپروازی تقلیدکردن از روش‌های علوم طبیعی در مطالعه انسان‌ها تأکید می‌کرد. برای نمونه، در طول قرن بیستم، علم اقتصاد رشدی شبه‌علمی‌تر و مستمر داشت. پیش از جنگ جهانی دوم، در علم اقتصاد، یعنی علمی که جایگزین «اقتصاد سیاسی» شده بود، بین دو مکتب اقتصادی بحثی درگرفته بود: نخست، اقتصاد نوکلاسیکی که می‌خواست با روش‌های علم فیزیک برای اقتصاد الگوسازی کند و دوم، مکتب معقول‌تر و تجربه‌محور علم اقتصاد نهادی. نام دیگر علم اقتصاد نهادی «مکتب تاریخی» بود. بعد از ۱۹۴۵، علم اقتصاد نهادی که در ایالات متحده با اسم جان کینت گالبرایت ۴ همراه بود، از دانشکده‌های اقتصادی آمریکا رخت بربست و جای خود را به دو برداشت برخاسته از اقتصاد ریاضی‌وار داد: «آب تازه» (شیکاگو) و «آب شور» (ام. آی. تی). این برداشت‌ها می‌کوشیدند تا اقتصاد را الگوسازی کنند گویی که با سیالات یا گازها مواجه‌اند.

درحالی‌که «حسادت به علم فیزیک» در علم اقتصاد پربسامد و ویرانگر شده، شبه‌علم نیز دیگر رشته‌های مطالعه رفتار انسانی را آلوده کرده است. خود عنوان «علم سیاسی» بیانگر نوعی بلندپروازی در ایجاد علم مطالعه سیاست، حکومت و جهان سیاست است که شبیه علم فیزیک، شیمی یا زیست‌شناسی، علمی اصیل خواهد بود. در اواخر قرن بیستم، رویکردی موسوم به «گزینش عقلانی» ۵ به سرعت در دیپارتمان‌های علوم سیاسی آمریکا گسترش یافت. روش (یا به تعبیر ناپسند شبه‌عالمان: «روش‌شناسی») «گزینش موش‌صفتانه» ۶ را به تعبیر منتقدانش، از اقتصاد نوکلاسیک شبه‌علمی وام گرفته بودند. فرهنگ و نهادها را کم‌اهمیت انگاشتند و تلاش برای تبیین نتایج سیاسی برحسب منافع راهبردی افراد عقلانی جایش را گرفت.

درحالی‌که گزینش موش‌صفتانه به مطالعات سیاست داخلی آسیب زده، شبه‌علم دیگری حوزه تخصصی من در علوم سیاسی، یعنی روابط بین‌الملل را منحرف کرده است. رویکرد روشی این رشته بیشتر برخاسته از روش علمی ایمره لاکاتوش ۷، مهاجر مجاری بوده است. لاکاتوش کوشید رویکردی به استدلال علمی ارائه دهد که بدیل آن دسته از تبیین‌های روش علمی باشد که برخی از محققان از جمله کارل پوپر، توماس کوهن ۸ و پال فایرابند ۹ مطرح کردند. لاکاتوش (متوفی ۱۹۷۴) ریاضی‌دان و فیزیک‌دان بود. او شاید وقتی که می‌دید از تفکرش چه استفاده‌هایی می‌کنند، متعجب بود و می‌ترسید! زبان تصنعی و تشریفاتی درباره «برنامه‌های تحقیقات علمی لاکاتوشی» به آثار منتشرشده بسیاری از دیگر اندیشمندان و محققان بصیر روابط

بین‌الملل آسیب می‌رساند. زمانی از یکی از نظریه‌پردازان آمریکایی روابط بین‌الملل که چهره اصلی یکی از فرمانداری‌ها شده بود، پرسیدم که آیا کسی از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، از جمله اعضای مکتب او، تاکنون در تصمیمات حکومتی راجع به سیاست خارجی شرکت کرده‌اند؟ پاسخ داد: «یک‌بار هم نشده است.»

شاید فکر کنید که رشته قدیم حقوق نسبت به بقیه رشته‌ها در برابر شبه‌علم مقاوم‌تر است. شاید حق با شما باشد؛ ولی آن دسته از نظریه‌پردازان حقوق که به علم فیزیک و اقتصاد حسادت می‌ورزند، کوشیده‌اند تا حقوق را نیز به علمی اجتماعی تبدیل کنند. مهم‌ترین این تلاش‌ها، جنبش «حقوق و علم اقتصاد» در اواخر قرن بیستم بود.

در دانشگاه، شمار روزافزونی از محققان در برابر انحطاط علوم اجتماعی در شبه‌علم و فلسفه مدرسی قد برافراشته‌اند. فرانسیس جی. گوبین^{۱۰}، عضو دپارتمان علوم سیاسی‌ام. آی. تی، مقاله جدیدی نوشته است با نام «شکستن رشته و بستن فاصله‌ها؛ وضعیت آموزشی روابط بین‌الملل^{۱۱}». او در این مقاله برای وضعیت رشته خود تأسف می‌خورد و می‌خواهد که بدانیم این دغدغه‌ها محدود به یک رشته نیستند. برای نمونه، جامعه‌شناسی درگیر این مسائل است و رشته من، تاریخ دیپلماسی، تقریباً به صورت کامل از تلاش برای کمک به بحث جدی امنیت ملی و بین‌المللی دست کشیده است. ماهیت موفقیت هم مشخص نیست. آموزش دانشگاهی اقتصاد نیز آسیب‌شناسی‌های مشابه بسیاری دارد (و شاید در قبالشان مسئول است)؛ اما ولو به‌نحو مناقشه‌برانگیزی، بر سیاست جهان تأثیر زیادی نهاده است. گوبین به جهت‌گیری دوباره تحقیق روابط بین‌الملل به‌سوی سیاست رابطه و دسترسی به سیاست‌گذاران اشاره می‌کند. این امری است که در اقداماتی نظیر طرح «پل‌زدن میان فاصله‌ها» از سوی دانشگاه

آمریکن^{۱۲} و برنامه‌های مطالعات میان‌رشته‌ای بسیاری از دانشکده‌ها نمود می‌یابد.

در سال ۲۰۰۰ دانشجویان در فرانسه علیه معادله‌سازی آن‌جهانی به پا خاستند و جنبش «اقتصاد پساتوهمی^{۱۳}» را به راه انداختند. این جنبش در مناطق حوزه آتلانتیک رواج یافت و نامش به جنبش «اقتصاد جهان واقعی^{۱۴}» تغییر کرد؛ زیرا مقایسه آن‌ها با اقتصاددانان نوکلاسیک، توهینی بود به افراد متوهم. در اقتصاد، موضع‌گیری روزافزونی برضد چیزی وجود دارد که نوآسمیت^{۱۵} آن را «ریاضیت^{۱۶}» می‌نامد. سازمان‌های جدید، نظیر «نهاد تفکر اقتصادی جدید^{۱۷}» و «بنیاد قانون دیگر اریک رای‌نرت^{۱۸}» و همچنین نشریات جدید، نظیر «نشریه اقتصاد جهان واقعی^{۱۹}»، این علم متروک را با دگراندیشی و علاقه مجدد به جهان بیرون از تخته‌سیاه، احیا می‌کنند. افرادی از جمله هاجان چانگ^{۲۰} نیز «تاریخ اقتصاد» را احیا کرده‌اند. افول این رشته به دهه‌هایی بازمی‌گردد که اقتصاد به نوعی فیزیک تقلبی تبدیل شده بود.

در دانشگاه جدید من علم اقتصاد، علوم سیاسی و حقوق همگی بخشی از علوم انسانی خواهند بود و با روش‌های علوم انسانی مطالعه می‌شوند. در صورت لزوم نیز با علم آمار و دیگر ابزارهای مفید ریاضی تکمیل خواهند شد. تفاوت بین علوم طبیعی و علوم انسانی، تفاوت بین حرکت و محرک است. قوانین حرکت می‌توانند خط‌سیرهای شهاب سنگ‌ها و اتم‌ها را تبیین کنند؛ اما این محرک‌ها هستند که خط‌سیرهای انسان‌ها را تبیین می‌کنند، نظیر خط‌سیرهای هر حیوان دیگری با برخی تفاوت‌ها در ادراک. استروسیدها و اتم‌ها جایی می‌روند که باید بروند. انسان‌ها جایی می‌روند که می‌خواهند بروند.

اگر می‌خواهید اقتصاد را تحریک کنید، می‌توانید مالیات‌ها را بکاهید و امیدوار باشید تا مردم پول‌هایشان را مصرف کنند. در عوض، شاید آن‌ها را پس‌انداز کنند. چنین تردیدی درباره طبیعت بی‌جان وجود ندارد. اگر سنگی را از ساختمانی بلند رها کنید، ممکن نیست که آن سنگ تصمیمش را تغییر دهد و به کناره‌ها برود یا به جای افتادن بر پیاده‌رو به بالا برگردد.

تمام مطالعات انسانی در اصل شاخه‌هایی از روان‌شناسی هستند. به همین دلیل است که ویلهلم دیلتای، فیلسوف بزرگ آلمانی، بین علوم روحانی یا روان‌شناختی^{۲۱} و علوم طبیعی^{۲۲} تمایز قائل می‌شود. دیلتای «تفهم^{۲۳}» را روش اصلی علوم یا مطالعات انسانی می‌داند. تفهم یعنی حس بینش مبتنی بر هم‌ذات‌پنداری با شخصی دیگر. اگر می‌خواهید بفهمید که چرا ناپلئون به روسیه حمله کرد، باید خود را در جایگاه ناپلئون بگذارید. باید خیال کنید ناپلئون هستید و در لحظه تصمیم‌گیری از منظر او به جهان بنگرید. این مهارت‌هایی که تاریخ‌دانان و محققان سیاست نیاز دارند، بیشتر شبیه مهارت‌های یک رمان‌نویس یا درام‌نویس است تا مهارت‌های یک ریاضی‌دان یا فیزیک‌دان. هر مونتیک روش تمام مطالعات انسانی و به این معناست که افراد بر پایه نوعی روان‌شناسی مشترک انسانی، اقوال و اعمال دیگران را تفسیر کنند. روش علمی تنها برای علوم طبیعی مناسب است و به کار علوم انسانی نمی‌آید.

بدون نیاز به طرح امور شبه‌علمی نظیر «نیروهای اجتماعی» در مقایسه با نیروهای فیزیکی نظیر جاذبه و الکتریسیته، می‌توان «تبعات بزرگ» را تبیین کرد. این‌ها مثال‌هایی هستند از عواقب ناخواسته: رکودهای طولانی در زمانی که همه مردم در موقعیتی خاص پول‌هایشان را پس‌انداز می‌کنند یا انتخاباتی که در آن، تقسیم رأی میان نامزدهای پرشمار، باعث پیروزی سیاستمداری

می‌شود که بسیاری از رأی‌دهندگان او را نمی‌خواهند. این عواقب همچنان نتیجه تصمیمات فردی هستند؛ حتی آن تصمیمات فردی که به شکلی غیرمنتظره عمل می‌کنند. در بیشتر این موقعیت‌ها، عواقب ناخواسته را باید بر حسب نهادهایی اقتصادی یا انتخاباتی تبیین کرد که با محرک‌های فردی به طریقی تعامل دارند که وجودشان برای تبیین ضروری است.

در دانشگاه جدید من، تحقیقات ارزنده موجود در علم اقتصاد، علوم سیاسی، حقوق، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی معاصر از شبه‌علم تفکیک و در رشته‌های جدید علوم انسانی ادغام می‌شود. علاوه‌براین، شبه‌فیزیک نیز منحل شده و شدیداً بر تمایز علوم انسانی دوباره سامان‌یافته با علوم طبیعی سنتی تأکید می‌شود. هر استادی که سیاست داخلی و مسائل بین‌المللی را نتیجه «نیروی اجتماعی» بداند، بی‌درنگ اخراج می‌شود. همین سرنوشت منتظر آن دسته از دانشمندان علوم طبیعی خواهد بود که محرک‌هایی به اشیاء بی‌جان نسبت بدهند؛ مثلاً زمین‌شناسی که می‌گوید علت فوران فلان آتشفشان این بود که انزجار طولانی‌مدتش در نهایت به صورت خشم اجتماعی فوران کرد.

در دانشگاه من، سبک‌های معماری و آداب پوشش نیز لحاظ می‌گردد تا تأکید بیشتری باشد بر تمایز علوم انسانی با علوم طبیعی. تمام مطالعات انسانی، علمی تاریخی هستند. در تأیید این سخن، ساختمان دپارتمان‌های علوم انسانی در پردیس دانشگاه جدید به‌گونه التقاطی و تاحدی با ترکیبی زنده از سبک‌های تاریخی ساخته خواهند شد: کلاسیسم یونانی‌رومی، چینی سنتی، اسلامی، گوتیک و تیکی‌بار. ساختمان‌های دپارتمان علوم طبیعی با شیشه‌های فرامردن و جعبه‌های فلزی ساخته خواهند شد. محققان علوم انسانی ملزم به پوشیدن ردا خواهند بود و دانشمندان علوم طبیعی ملزم به پوشیدن روپوش‌های آزمایشگاهی سفیدرنگ.

شبهه یک پردیس سنتی، در دانشگاه جدید، حصاری بزرگ ساختمان‌های محققان علوم انسانی را از ساختمان‌های دانشمندان علوم طبیعی تفکیک می‌کند. پشت ساختمان‌های هر ردیف، به سمت ساختمان‌های طرف دیگر خواهد بود. برای ورود به هر یک از این دو دسته ساختمان، شما مجبور خواهید بود که سردر بیرونی را دور بزنید. برای نمادپردازی تفکیک روش‌شناختی، حصار داخلی به شکل خندقی خواهد بود با پرچینی میخکوب‌شده بر هر طرف. تعدادی کروکودیل می‌توانند به جذابیت صحنه بیفزایند.

هنوز درباره قربانی این دانشگاه جدید تصمیمی نگرفته‌ام. روشن است که باید دو سر داشته باشد.

منبع: ترجمان

پی‌نوشت‌ها:

[۱] revisionist

[۲] communist totalitarianism

[۳] welfare-state capitalism

[۴] John Kenneth Galbraith

[۵] Rational Choice

[۶] Rat Choice

[۷] Imre Lakatos

[۸] Thomas Kuhn

[۹] Paul Feyerabend

[۱۰] Francis J. Gavin

[۱۱] the State of International Relations Education - «Breaking Discipline and Closing Gaps

[۱۲] American University» s Bridging the Gap project

[۱۳] Post-Autistic Economics: PAE

[۱۴] Real-World Economics

[۱۵] Noah Smith

[۱۶] mathiness

[۱۷] Institute for New Economic Thinking: INET

[۱۸] Erik Reinert» s Other Canon foundation

[۱۹] Real-World Economics Review

[۲۰] Ha-Jon Chang

[۲۱] Geisteswissenschaften

